

متن پرسش

سلام علیکم با عرض سلام خدمت جناب استاد طاهرزاده .چند سوالی از حضورتان داشتم.نظرتان درباره ی متون و عبارات و سوالات زیر چیست ؟ ۱-متن زیر را من بطور خلاصه از اینترنت پیدا کردم و خودم مستقیما از روی اسفار نوشته ام قال الشيخ فی سبب شده الفرخ فی شارب الخمر و شده الغم فی السودانی اما الأول فلان الخمر إذا شربت باعتدال ولدت روحا كثيرة معتدلة فی الرقة والغلظ شديدة النورانية وذلك هو السبب الأول وسببته للفرخ ان الروح إذا كانت كثيرة معتدلة ساطعة يستعد للانفعال من أدنى سبب من المفرحات فان المستعد للشيء يكفيه أضعف أسبابه مثل الكبريت فی الاشتعال فإنه يشتعل بأدنى نار لا يشتعل الحطب بأضعافها ولهذا يكثر فرخ شارب الخمر حتى يظن به انه يفرح لذاته وليس كذلك لان حدوث اثر لا عن مؤثر محال . الأسفار، الملا صدرا ، ج ۱ ص ۱۶۰. شیخ درباره شدت فرخ در شارب خمر گفت:...همانا اگر شراب متعادل نوشیده شود و زیاده روی نشود باعث تولد روحی که در رقت معتدل میشود و ایجاد نورانیت می شود باز هم ذکر میکنم این قسمت که گزیده ای کوتاه از اسفار است را از روی یکی از سایت ها برداشتم . اگر چنین چیزی در اسفار نیست لطفا اطلاع دهید ۲- در عرفان نفی شریعت شده و جناب مولوی گفته : *اذا ظهرت الحقائق بطلت الشرايع* ! ۳-وقتی واجب الوجود کل الاشياء باشد و عالم مساوی با خداوند و خالق و مخلوق یکی باشد یعنی خالق کل است و مخلوقات اجزاء چیزی که تصریح در کتب فلاسفه و عرفا شده است این عقیده باعث می شود که کل به اجزاء نیازمند و محتاج باشد در حالی که به نظر آنها کل است و کامل است ولی محتاج به اجزاء خود می باشد در حالی که بیان می کنند هیچ نقصی ندارد غافل از اینکه خود همین احتیاج به چیزی، نقص بزرگی محسوب می شود . حیدرآملی میگوید: حیدر الآملی : فکذلک الحقّ تعالی یکون محتاجاً الی الموجودات ومظاهرها الغير المتناهية، لیظهر بها کمالاته الغير المتناهية!! برگرفته از کتابی جامع الاسرار و منبع الانوار صفحه ۲۴۱ از سید حیدر آملی ۴-شیخ رجبعلی خیاط در مورد مولوی میگوید او در برزخ گرفتار است و یکی از شاگردان شیخ نقل میکند که ایشان فرمودند : خواستم کتاب مثنوی را بخوانم ، در عالم معنا شخصی را در جلو و دیگری را در پشت سر خود دیدم که یکی به دیگری میگفت : نگذارید بخوابد . با شنیدن این سخن پیش خود فکر کردم که چرا هنگام قرائت قرآن نمی گویند نگذارید بخوابد ؟ از این رو کتاب را کنار گذاشتم . شبیه به این مکاشفه برای فقیه عالیقدر شیعه حضرت آیت الله بروجردی رضوان الله تعالی علیه اتفاق افتاده است . حضرت آیت الله صافی گلپایگانی در دیداری که در بهمن ماه سال ۱۳۷۷ از مرکز تحقیقات موسسه فرهنگی دارالحدیث در قم داشتند در پاسخ به سوال نگارنده ی این سطور در این باره فرمود : از آیت الله بروجردی شنیدم که فرمودند: در

ایامی که در بروجرد بودم گاه الهاماتی از غیب داشتم ، یک وقت مشغول مطالعه کتاب مثنوی مولوی بودم که ناگاه صدایی شنیدم که : این شخص راه را گم کرده است به محض شنیدن این سخن کتاب را بستم و کنار گذاشتم و پس از آن دیگر مطالعه نکردم ، همان وقت کتاب عدت الداهی کنارم بود مشغول مطالعه آن شدم . نگارنده از آیت الله صافی پرسید : بعضی از ایشان نقل کرده اند که فرموده : پس از شنیدن آن صدا ، برای اطمینان خاطر از اینکه الهام غیبی باشد از خانه بیرون آمدم و به کوچه نگاه کردم هیچ کس درکوچه نبود کتاب کیمیای محبت (شرح حال شیخ رجبعلی خیاط صفحه ۶۳ و ۶۴). نوشته ری شهری ۵-آیت الله سید علی آقا قاضی رضوان الله علیه در عالم مکاشفه متوجه میشوند که به ایشان میگویند در اتاقی که کتاب فصوص الحکم هست نماز نخوانید . (حال شک دارم که در حالت مکاشفه اسم کتاب فصوص را شنیدند یا فتوحات مکیه . ولی بیشتر فکر کنم فصوص الحکم بوده است) این را من در کتاب عطش که یکی از کتاب های جامع و کلی در زمینه شیوه و سیره ی سلوکی آیت الحق و العرفان سیدعلی آقا قاضی است خواندم ۶-مولانا جعفر بن محمد علیه آلا ف تحیت و الثنا کرسی درس ۴۰۰۰ نفری داشت . و این حرکت امام صادق بر هیچ کس پوشیده نیست . آیا امام صادق نمیتوانست فلسفه و منطق یونانی را بگیرد و آن را اسلامیزه کند و به جامعه اسلامی تحویل دهد ؟ و یا متون یونانی و ارسوطی که در زمان حضرت علی بن موسی الرضا توسط مامون ملعون وارد جهان اسلام شد و امام به شدت در مقابل بدعت های فکری و نحله های فلسفی وارد شده به جهان اسلام ایستاد که به عالم آل محمد مشهور شد ، آیا حضرت علی بن موسی الرضا نمیتوانست با متون یونانی که وارد جهان اسلام شده بود خود یک اسفار اربعه بدهد ؟ من قصد جسارت به مرحوم صدرالمتالهین را ندارم و به تمام عرفا و فلاسفه احترام میگذارم . ولی اگر بخواهیم بگوییم بحث کشف و شهود کنیم ، امام معصوم در این زمینه سرآمد است ، اگر بخواهیم بحث عرفان و برهان کنیم که باز هم امام معصوم سرآمد است ، اگر بخواهیم از تسلط برقرآن بگوییم که چه کسی از امام معصوم بالاتر. حال امامی که هم مقام کشف و شهود دارد . هم توحید امام معصوم از همه بالاترست . هم میتواند مسائل عقلی را به بهترین شیوه مطرح کند (انتهای کتاب توحید صدوق مناظرات علی بن موسی علیه السلام با سران مذاهب و یا کتاب احتجاج طبرسی که مناظرات اهل بیت با دهریین و ... می باشد که با عقلانیت کامل و بدون توسل به منطق ارسطویی سران مذاهب را متوجه اشکال و اشتباه در عقاید خود می گردانند) حال چطور امام رضا و امام صادق خودشان نحله ی فلسفی در درس ها و بحث هایشان نبود و هیچ وقت آنها را مطرح نکردند؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱- در مورد جمله ی «فی سبب شده الفرغ فی شارب الخمر....» این جمله در فصل (۱۵) جلد ۴ اسفار تحت عنوان «فی مناسبة ما بین شیء من تلك کیفیات النفسانية و بین الدم الذی هو حامل الروح الحامل لآثار تلك کیفیا» هست که ملاصدرا رابطه ی بین نفس و کیفیاتی که برای نفس حاصل می شود را مطرح می کند و از قول شیخالرئیس علت های مختلف تحت

تأثیر قرار گرفتن نفس به وسیله‌ی شراب را بیان می‌نماید که در آن‌جا شیخ‌الرئیس می‌فرماید: چرا اگر انسان‌ها در خوردن شراب زیاده‌نوشی نکنند یک حالت نشاط و نورانی‌شدن از نظر خودشان در خود احساس می‌کنند. که این یک بحث مربوط به معرفت نفس است و از جمله‌ی شیخ‌الرئیس بر نمی‌آید که خواسته است شراب‌نوشیدن را تأیید کند ظاهراً طرفی که خواسته اشکال بگیرد علم کافی برای فهم سخنان ظریف این اندیشمندان بزرگ را نداشته ۲- در مورد جمله‌ی*اذا ظهرت الحقائق بطلت الشرايع* باید عنایت داشته باشید که این یکی از اصطلاحات عرفا است در تبیین مقام خاص که مقام «محو» قبل از «صحو» است که می‌گویند سالک در سیر خود به جایی می‌رسد که به‌کلی کثرات از منظر او محو می‌گردد و نور حق به وحدت حقه‌اش بر قلب سالک تجلی می‌کند و بعد از این مرحله مرحله‌ی بالاتری را می‌یابد که «صحو بعد از محو» است. در مرحله‌ی «صحو» با نور وحدانی که از مقام «محو» به‌دست آورده است حال کثرات را در جنبه‌ی وحدانی و حقّانی خود می‌یابد که به اصطلاح می‌گویند سالک در این مرحله در مقام «جمع» و یا «سیر به خلق در عین نظر به حق» پیدا کرده است. با توجه به این موضوعات است که مولوی می‌گوید: در مقام محو برای سالک چیزی نمانده است که بخواهد به حکم شریعت عمل کند نه این‌که اگر کسی در شرایط عادی باشد حق دارد از احکام شریعت فاصله بگیرد و ما مگر یک روز دیده‌ایم این افراد که چنین حرف‌هایی می‌زنند خودشان به بهانه‌ی*اذا ظهرت الحقائق بطلت الشرايع* از عبادات سر باز زده باشند و یا این‌که حتی برعکس افراد معمولی با تقیّد بیشتر به احکام شرعی می‌پردازند. محی‌الدین در فتوحات در رابطه با احوالات خود می‌گوید در یک هفته در حالت «محو» بودم به‌طوری که ابدأ نمی‌فهمیدم در اطرافم چه می‌گذرد و بعد می‌گویند از اطرافیان پرسیدم در این مدت آیا نمازهایم را می‌خواندم؟ که به او گفته بودند دقیقاً به موقع‌اش وضو می‌گرفتی و نماز می‌خواندی، ولی خود او می‌گوید هیچ‌چیزی حتی از نمازهایی که در این مدت خواندم به یاد نمی‌آورم، ظاهراً در این مدت ملکات او بوده است که عمل می‌کرده. البته مقام اولیاء معصوم که در ستر و حفاظت حضرت حق‌اند جدا است به این معنا که اگر هم در مقام «محو» قرار می‌گیرند و متوجه نمی‌شوند تیر را از پای مبارکشان در می‌آورند از حضورشان نسبت به حق بهره‌مندند.

۳- اگر متوجه حرف عرفا باشیم آن‌ها مثال موج و دریا را می‌زنند به این معنا که با هر موجی دریا هست و دریا از موج جدا نیست و در این حالت نه از جهت وجودی خداوند نیاز به مخلوقات خود دارد و نه وجود مخلوقات موجب تعدد در ذات خداوند می‌شود تا خداوند نیاز به اجزاء داشته باشد. جمله‌ی سید حیدر عاملی هم مبتنی بر روایت قدسی است که خداوند می‌فرماید: من گنج مخفی بودم خواستم شناخته شوم پس خلق را خلق کردم. از این جهت لازمه‌ی ظهور کمالات خداوند خلقت مخلوقات است که این نیاز، نیاز از جهت نقص نیست بلکه خواست لطف کند به مخلوقات تا شناخته شود و از این جهت لازمه‌ی شناخته‌شدن خدا تجلی و ظهور کمالات اوست ۴- ما در رابطه با حق و باطل بودن سخن عرفا ملاکمان عقل و شرع است و نمی‌توانیم به این حرف‌هایی که در شماره‌ی ۴ از سؤال‌تان فرموده‌اید تکیه کنیم زیرا هزاران مورد خلافش هست به‌خصوص تأکیدهایی که حضرت امام به عنوان کارشناس

عرفان و فلسفه که به گورباچوف در رابطه با ملاصدرا و محی‌الدین آن سخنان را نوشتند که حاکی از عظمت آن دو است نزد حضرت امام ۵- فراموش نفرمایید که علامه طباطبایی از قول علامه قاضی در رابطه با سخنان محی‌الدین می‌گویند: بعد از معصوم هیچ سخنی بالاتر از سخن محی‌الدین نیست ۶- اتفاقاً تمام تلاش آن است که به سخن امامان معصوم نزدیک شویم . شما امتحان کنید آیا با دقت بر سخنان ملاصدرا و محی‌الدین عمیق‌تر سخنان امامان را می‌فهمیم یا با فاصله‌داشتن از آنها؟ مگر امثال ملاصدرا و محی‌الدین جز این بوده که تلاش کرده‌اند با تعمق در قرآن و سخنان رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌واله» و ائمه‌ی معصومین «علیهم‌السلام» متوجه حقایق شوند و حاصل تعمق خود را در اختیار ما گذاردند؟ ائمه‌ی معصومین «علیهم‌السلام» سخنانی دارند که به‌واقع اگر عرفان و فلسفه‌ی صدرایی را خوب نفهمیم به عمق سخنان ائمه پی نمی‌بریم. نمونه‌ی آن را در کتاب «چهل حدیث» حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌توانید تجربه کنید. مگر علماء ما برای فهم سخنان ائمه «علیهم‌السلام» در موضوع فقه، اصول فقه را تنظیم نکردند؟ چرا برای فهم سخنان ائمه «علیهم‌السلام» در موضوعات عقاید و اخلاق خود را از علم عالمانی که اصول عقاید و اخلاق را تنظیم کرده‌اند بی‌نیاز بدانیم؟ موفق باشید